

چکیده:

زمینه و هدف: در میانه قرن بیستم میلادی، عده‌ای از دانشوران حوزه ادبیات بر آن شدند که ادبیات باید در جهت روش‌شناسی تجربی حرکت نماید و محققان حوزه علوم اجتماعی نیز باید به اهمیت حیاتی تخیل و آثار مترتب بر آن وقوف یابند. آنان باید این موضوع را وارد برنامه‌های تحقیقات جاری خود نمایند و چنین امر مهمی را به صورت‌بندی‌های تفسیری صرفاً نظری واگذار نکنند. همین امر موجب شد رویکردهای مختلفی از منظر علم تجربی به متون ادبی تقرب جویند. یکی از این رویکردها، روانشناسی فرگشتی بود که میکوشید نقد ادبی تجربی را با نگرشی داروینستی به پیش ببرد. مقاله حاضر تلاشی است در راستای تبیین ربط و نسبت علوم تجربی، بویژه زیست‌شناسی فرگشتی، با علوم انسانی و اجتماعی، بویژه حوزه نقد ادبی. بدین منظور ابتدا پس از گزارشی اجمالی از نظریه انتخاب طبیعی داروین و تأثیر آن بر دانش روانشناسی، به معرفی روش‌شناسی روانشناسی فرگشتی پرداخته، سپس کاربرد آن را در نقد ادبی نشان داده و با ذکر نمونه‌هایی به محک تجربه زده‌ایم.

روش مطالعه: این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی، به شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و با استفاده از منابع دست‌اول حوزه نقد ادبی بر پایه روانشناسی فرگشتی انجام شده است.

یافته‌ها: اگر بخواهیم، مطالعه در متون ادبی را به شیوه‌ای علمی-تجربی پیش ببریم، نزدیکترین و کارآمدترین شیوه، بهره‌گیری از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی داروینی و استفاده از متدولوژی فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی است.

نتیجه‌گیری: در نهایت بر پایه مقدمات مذکور مدعی شده‌ایم که اگر روانشناسی فرگشتی بتواند روایت متقن و جامعی از طبیعت انسان ارائه دهد، میتواند جایگزین نظامات تبیینی مسلط در علوم انسانی امروزه شده، یا آنها را در بر بگیرد و در دل خود جای دهد و طبعاً وارد حیطه نقد ادبی شده، تحولی هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه در آن ایجاد نماید.

تاریخ دریافت: ۲۵ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ داوری: ۲۶ اسفند ۱۴۰۲

تاریخ اصلاح: ۲۴ فروردین ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

داروین، فرگشت، روانشناسی فرگشتی، نقد روانشناسی ادبی، نقد علمی ادبیات.

* نویسنده مسئول:

hakbari@semnan.ac.ir

۳۱۵۳۰۰۰۰ (۰۹۸ ۲۳)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Evolutionary psychology and experimental literary criticism

M. Esfandiari, H. Akbari Bairagh*, M. Rezaei

Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 14 February 2023

Reviewed: 17 March 2023

Revised: 13 April 2023

Accepted: 21 May 2023

KEYWORDS

Darwin, Evolution, Evolutionary Psychology, Psychological Literary Criticism, Scientific Criticism of Literature.

*Corresponding Author

✉ hakbari@semnan.ac.ir

☎ (+98 23) 31530000

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: In the middle of the 20th century, some scholars in the field of literature decided that literature should move in the direction of experimental methodology, and researchers in the field of social sciences should also recognize the vital importance of imagination and its related works. They should include this issue in their current research programs and not leave such an important issue to purely theoretical interpretation formulations. This caused different approaches to approach literary texts from the perspective of empirical science. One of these approaches was evolutionary psychology, which tried to advance experimental literary criticism with a Darwinian attitude. The present article is an attempt to explain the relationship between experimental sciences, especially evolutionary biology, with humanities and social sciences, especially in the field of literary criticism. For this purpose, after a brief report of Darwin's theory of natural selection and its impact on the knowledge of psychology, we have introduced the methodology of evolutionary psychology, then we have shown its application in literary criticism and tested it by citing examples.

METHODOLOGY: This descriptive-analytical research was conducted in a library manner using first-hand sources in the field of literary criticism based on evolutionary psychology.

FINDINGS: If we want to advance the study of literary texts in a scientific-experimental way, the closest and most efficient way is to use Darwinian ontology and anthropology and use the evolution methodology based on natural selection.

CONCLUSION: Finally, based on the aforementioned premises, we have claimed that if evolutionary psychology can provide a convincing and comprehensive account of human nature, it can ultimately replace the dominant explanatory systems in the human sciences today, or include them and place them in its heart and naturally enter the field. To create an ontological and epistemological transformation in literary criticism.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.10.7115](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.10.7115)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 13	 0	 0

مقدمه

جوزف کارول، چهره شاخص معاصر در نقد ادبی فرگشتی، تأکید می‌ورزد که «اهالی ادبیات باید به حرکت در جهت روش‌شناسی تجربی ادامه دهند و محققان حوزه علوم اجتماعی نیز باید به اهمیت حیاتی تخیل و آثار مترتب بر آن وقوف یابند. آنان باید این موضوع را وارد برنامه‌های تحقیقات جاری خود نمایند و چنین امر مهمی را به صورت بندیهایی تفسیری صرفاً نظری واگذار نکنند» (کارول، ۲۰۱۱: ۵۳). مصدر صدور این جمله، دانشمندی است که از چهار دهه پیش تا کنون، مرجعیت نخله‌ای انتقادی در حوزه‌های مطالعات ادبی را بر عهده دارد که فراز و نشیبهای فراوانی را برای کسب جایگاه کنونی خود، از سر گذرانده است؛ یعنی «داروینیسیم ادبی».

در چند سال اخیر، «داروینیسیم ادبی» بعنوان پویاترین جریان نوین در مطالعه ادبی ظهور کرده است. انبوه روزافزون مقالات، کتابها و ویژه‌نامه‌های مجلات که به این موضوع اختصاص یافته و اقبال عمومی گسترده به همراه مقالات منتشرشده در روزنامه‌ها و مجلات برجسته در سراسر جهان، گواه این امر است. این جریان توانسته است نقد و نظرهای فراوانی نیز از منظر شاخه‌های گوناگون علمی برانگیزد؛ از اومانیسیم سنتی^۱ و پس‌اساختارگرایی گرفته تا بوطیقای شناختی^۲ و علوم اجتماعی فرگشتی (همان: ۳). اما داروینیسیم ادبی در میان رویکردهای مختلف و متنوعی که در حوزه‌های دانشگاهی متعدد نسبت به ادبیات جاری و ساری است، از چه وضعی برخوردار است؟ کمترین جایگاهی که برای مطالعات ادبی فرگشتی میتوان مدعی شد آن است که بمثابة یکی از «مکاتب» یا «رویکرد»هایی به شمار آید که شایسته قرار گرفتن در فهرستواره‌ها و بررسیهای نظری است. بدین ترتیب در کنار مقالات مارکسیستی، روانکاوانه، فمینیستی، ساختارشکنانه و نوتاریخ‌گرایانه، از «خوانش» داروینی متونی همچون، هملت شکسپیر یا دل تاریکی گنراد میتوان سخن به میان آورد. این رویکرد به متن ادبی، ویژگی خاصی دارد که آن را از دیگر نگرشها متمایز می‌سازد؛ چراکه مفهوم محوری در علوم اجتماعی فرگشتی و مطالعات ادبی فرگشتی عبارت است از «طبیعت انسان» یا همان ویژگیهای ژنتیکی نوعاً مشترک در میان گونه‌های انسانی. از این روست که «روانشناسی فرگشتی» بعنوان مکتبی متمایز در علوم اجتماعی فرگشتی، میتواند همچون ثمره پیوند زیست‌شناسی اجتماعی و روانشناسی شناختی توصیف شود. روانشناسان فرگشتی، از زیست‌شناسی اجتماعی، تأکید بر منطق تولد و تناسل را بمثابة نیروی شکل‌دهنده اصلی در فرگشت انسانی استنتاج میکنند و در صدد پیوند دادن این منطق با ساختار کارکردی پیچیده در مکانیزمهای شناختی هستند (همان: ۷).

نویسنده کتاب *ایده خطرناک داروین*، بر این باور است که نظریه فرگشت (تکامل)، همچون اسیدی جهانی است که همه چیز را در خود حل میکند و هیچ اندیشه‌ای را یارای مقاومت در برابر تأثیر بنیان‌برافکن او نیست (دنت، ۱۹۹۵: ۵۲۱). نویسنده کتاب *چیستی تکامل* نیز بر این باور است که «تفکر انسان مدرن، آگاهانه یا ناآگاهانه، عمیقاً تحت تأثیر تفکر تکاملی است و شاید بتوان گفت توسط آن تعیین میشود» (مایر، ۱۳۹۶: ۲۱). این مایه سیطره نظریه داروین^۳ بر عالم اندیشه و به طریق اولی، علوم انسانی و اجتماعی، چیزی نبود که از نگاه دوربین خود داروین پنهان بماند؛ او در صفحات پایانی کتاب *خاستگاه گونه‌ها*^۴، ضمن بررسی اجمالی چشم‌اندازهای نظریه‌ای

1. traditional humanism

2. cognitive poetics

3. برای دیدن فهرستی از مقالات و منابع مرتبط، نک: Carroll, "Emerging Research Program," 611.

4. Evolution

5. Charles Robert Darwin (1809-1882)

6. On the Origin of Species

که ارائه کرده بود، مینویسد: «من گستره بی‌انتهایی، در آینده دور، برای پژوهشهایی به مراتب جدیتر میبینم. روانشناسی بر پایه نوینی بنا خواهد شد. ... نوری بر خاستگاه انسان و پیشینه‌اش تابانده خواهد شد» (داروین، ۱۸۵۹: ۴۸۸). اینها، همه نشان از آن دارد که نظریه «فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی» که توسط چارلز داروین ارائه شد و به باور برخی، قابل قیاس با انقلاب کوپرنیکی یا نیوتنی بود، تنها در حیطه زیست‌شناسی یا علوم طبیعی نمیتوانست بماند؛ بنابراین در تمامی حوزه‌های معارف بشری جریان و سریان پیدا کرده و بویژه نوع نگاه عالمان علوم انسانی و تجربی را به مسائل، متحول ساخت. پس از آن بود که شاهد ظهور دانشهایی همچون فلسفه فرگشتی (تکاملی)، جامعه‌شناسی فرگشتی، و روانشناسی فرگشتی بودیم.

همچنانکه گفتیم، پس از انتشار کتاب *خاستگاه گونه‌ها* در سال ۱۸۵۹ میلادی توسط چارلز داروین، انقلابی در دانش زیست‌شناسی پدیدار شد که در محدوده آن علم باقی نماند و سرعت به سایر حوزه‌های علوم تجربی و حتی علوم انسانی و اجتماعی سرایت نمود. به تعبیر دقیقتر رهیافت فرگشتی به مسائل علمی، متدولوژی دیگر علوم را تحت تأثیر عمیق قرار داد. یکی از علومی که بشدت از نظریه داروین (فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی) متأثر شد، دانش نوپای روانشناسی بود. روانشناسی فرگشتی یا تکاملی^۱، رویکردی در علوم اجتماعی و طبیعی است که به بررسی صفات روانی نظیر حافظه، ادراک و زبان از طریق چشم‌اندازهای فرگشتی نوین میپردازد. این شاخه بدنبال شناسایی این است که کدام صفات روانی انسان، در نتیجه سازگاری فرگشت پیدا کرده‌اند و به این ترتیب از نتایج کارکردی انتخاب طبیعی یا انتخاب جنسی هستند. اندیشه انطباقی^۲ درباره دستگاه‌های بدن مانند قلب، ششها و دستگاه ایمنی در زیست‌شناسی فرگشتی معمول است. برخی روانشناسان فرگشتی همین اندیشه را در مورد روانشناسی به کار برده و چنین استدلال میکنند که ذهن، ساختاری یکپارچه همچون بدن با سازشهای یکپارچه متفاوت بمنظور اعمالی دیگر دارد.

روانشناسان فرگشتی بر آنند که رفتار آدمی نتیجه سازشهای روانی تکامل یافته برای حل مسائل جاری در محیط اولیه آدمی است. روانشناسی فرگشتی استدلال میکند که ذهن ما همانند بدنمان محصول فرایند فرگشت میباشد. بسیاری از رفتارهای فعلی ما و شیوه اندیشیدنمان مرده‌ریگ اجدادمان است که برای تسهیل امر تولیدمثل آنان تطابق و سازگاری یافته بوده است. تمایلات مورد بحث روانشناسان فرگشتی عبارتند از: جذابیت جنسی، راهبردهای جفتیابی، مراقبت مادرانه از فرزندان، حفاظت مردانه از همسر، حسادت، ستیزه‌جویی مردانه، تلاش برای به دست آوردن موقعیت، حفظ امتیاز اجتماعی، همکاری، آزادی عمل، تشخیص تقلب، رقابت خانوادگی، نودوستی، روابط بین نسلی و بین گروهی و منازعات گروهی. اینها حس جامعه‌جویی و همدلی را از منظر «نظریه ذهن» توضیح میدهند (قابلیت ما برای نفوذ به اذهان دیگران به قصد فهم اندیشه‌ها، احساسات و امیال آنان).

از سوی دیگر «نقد ادبی» نیز بعنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی طبیعی بود که تحت تأثیر این تحول عظیم در جهان بینی و روش رویکرد به مسائل قرار گرفت که نتیجه آن «داروینیسم ادبی» و رویکرد فرگشتی به ادبیات شد. امتزاج نقد ادبی داروینیستی و روانشناسی فرگشتی نیز شاخه مهمی را در میان دانشهای بین‌رشته‌ای به وجود آورد که با عنوان نقد ادبی به شیوه روانشناسی فرگشتی شناخته میشود. مسئله محوری این مقاله، معرفی این شیوه تحلیل متون ادبی است که با بهره‌گیری از دانشهایی چون روانشناسی، زیست‌شناسی و نقد ادبی شکل گرفته است. ناگفته نماند که این تحول در نقد ادبی، معلول و محصول جریان کلیتری است که نام «علمی شدن مطالعات

1. Evolutionary psychology: EP

2. Edaptive

ادبی» میتوان بر آن نهاد که اشارات مختصری بدان خواهیم داشت. در این راستا دو پرسش اصلی تحقیق حاضر بدین شرح است: روانشناسی فرگشتی چیست؟ چه ارتباط روشمندی بین روانشناسی فرگشتی و نقد ادبی وجود دارد؟

سابقه پژوهش

بر پایه جستجوهای انجام‌پذیرفته، مقاله یا کتابی که به زبان فارسی اختصاصاً درباره «روانشناسی فرگشتی و نقد ادبی تجربی» منتشر شده باشد به دست نیامد اما در چند منبع، به این موضوع اشاره‌هایی گذرا شده است؛ از جمله:

مقاله «نظریه تکامل داروین و توضیح تاریخی در زیست‌شناسی» از کیوان الستی (۱۳۸۸)؛ پایان‌نامه «مطالعه تطبیقی طبیعت انسان در دو رمان نانا اثر امیل زولا و سنگ صبور اثر صادق چوبک: خوانش داروین‌سیم ادبی» از کریم لویمی مطلق (۱۳۹۲)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز؛ مقاله «نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامداد خمار» از حسن اکبری بیرق، رستم شامحمدی و امینه حقیقی پشتیری (۱۴۰۱)؛ رساله دکتری «نقد فرگشتی (داروینیستی) هشت رمان عامه‌پسند ایرانی در قرن اخیر (عالیجناب عشق، تاوان عشق، شهرآشوب، امشب دختری میمیرد، رکسانا، نیلوفر مرداب، بامداد خمار، زیبا)»، از امینه حقیقی پشتیری (۱۴۰۱) دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان.

هیچ‌یک از منابع مذکور، همچون مقاله حاضر، به نحوی تفصیلی به موضوع نقد روانشناختی فرگشتی نپرداخته‌اند.

بحث و بررسی

داروین و نظریه فرگشت: پیش از تعریف اصطلاح فرگشت لازم است نکاتی درباره واژه فرگشت بیان کنیم. بانیان انگلیسی نظریه فرگشت، آن را *Evolution Theory* می‌گفتند و این عبارت چند دهه پیش به اشتباه به فارسی ترجمه شد: نظریه تکامل. در حالیکه تکامل ترجمه درست و دقیق کلمه *Evolution* نیست. ریشه لغت تکامل از عربی است، ولی خود عرب‌زبانان در این مورد از کلمه تطوّر (به مفهوم تغییر و تحول) استفاده می‌کنند. شاید یکی از دلایل بدفهمی رایج فارسی‌زبانان نسبت به این نظریه، همین واژه اشتباه «تکامل» باشد. فرگشت، واژه صحیح و درستتری است که برای ترجمه این عبارت ارائه گردیده است. این کلمه از ترکیب دو جزء فر (پیشوند رو به جلو) + گشت (گردیدن و دگرگون شدن) تشکیل شده است (محمدپناه، ۱۳۸۹: ۵)؛ به همین دلیل در سراسر این پژوهش از واژه فرگشت استفاده میشود.

داروین در منشأ انواع (۱۸۵۹) بر بنیاد نظریه انتخاب طبیعی، پیدایش و تحول انواع گوناگون موجودات را تبیین کرد. نظریه فرگشت داروین را میتوان در قالب این دو گزاره بیان کرد:
درخت حیات^۱: همه موجودات روی کره زمین به یک نیای مشترک بازمیگردند.
انتخاب طبیعی: علت تعیین‌کننده شباهتها و تفاوت‌هایی است که در محیط زیست زمین وجود دارد (سوبر، ۲۰۰۳: ۲۶۸).

روانشناسی فرگشتی: روانشناسی فرگشتی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ ظهور کرد، ترکیبی از تحولات در چندین زمینه مختلف است؛ از جمله علم‌شناسی، روانشناسی شناختی، زیست‌شناسی فرگشتی (تکاملی)، انسان‌شناسی و

۱. Tree of Life

روانشناسی اجتماعی.

ادبیات همواره بدنبال ترسیم جذابیت جاودانی موضوعات انسانی از این دست بوده است: عشق، بلندپروازی، رستگاری، جنگ، دوستی، حرمان، نزاع سیاسی و نظایر آن. اینها دقیقاً موضوعاتی هستند که بوسیله روانشناسی فرگشتی تئوریزه شده‌اند؛ بنابراین طبیعی است اگر بخواهیم بررسی کنیم که آیا آثار فاخر ادبی با این نظریه مطابقت دارند یا نه و آیا این تئوری بیانگر ارزشهایی است که بدان باور داریم یا نه (دیویس، ۲۰۱۶: ۱۳۸). در عمل، روانشناسی فرگشتی مطالعه رفتار، فکر و احساس انسان است که از دریچه زیست‌شناسی فرگشتی مشاهده میشود. روانشناسان فرگشتی فرض میکنند که تمام رفتارهای انسان منعکس‌کننده تأثیر زمینه‌های جسمی و روانی است که به زنده ماندن و تولیدمثل نسل انسان کمک میکند.

کنجکاوی در مورد اسرار ذهن انسان چیز جدیدی نیست. یونانیان باستان از جمله ارسطو و افلاطون در این زمینه مطالب زیادی نوشته‌اند. در سده‌های اخیر نظریه‌های مربوط به ذهن انسان همچون نظریه روانکاوی فروید، نظریه تقویت اسکینر و پیوندگرایی، توجه روانشناسان را به این موضوع جلب کرده است؛ با این حال تنها در چند سده اخیر است که به مفاهیمی دست یافته‌ایم که به ما این امکان را میدهد که درک خود از ذهن انسان را تحت تأثیر یک چهارچوب نظری واحد و یکپارچه گرد آوریم. این رویکرد «روانشناسی فرگشتی» نام دارد. این شاخه یافته‌های تمامی موضوعات علمی مرتبط با ذهن را گرد هم آورده است. مواردی چون یادگیری، حافظه، توجه، عواطف، هیجانات، شور و شهوت، جذابیت جنسی، حسادت جنسی، آمیزش جنسی، اعتماد به نفس، پایگاه اجتماعی، اعتقاد، فداکاری، بچه‌داری، نوعدوستی، کمک به دیگران، خویشاوندی، جنگاوری، پرخاشگری، همکاری، و فلسفه اخلاق. شاخه روانشناسی فرگشتی، شاخه‌ای پویا، هیجان‌انگیز و سرشار از کشفیات علمی و نوآوری‌های نظری است. در واقع همانطور که استیون پینکر، استاد دانشگاه هاروارد، میگوید: «در عرصه شناخت انسان، حوزه‌های متعددی از تجربه انسانی وجود دارد که تنها روانشناسی فرگشتی قادر است در مورد آنها نظریه‌ای منسجم ارائه کند. از این بین میتوان به مباحثی نظیر زیبایی، مراقبت مادری، خویشاوندی، اخلاقیات، همکاری، مسائل جنسی، و خشونت اشاره کرد» (پینکر، ۲۰۰۲: ۱۳۵). حال سؤال اساسی این است اصلاً چرا باید نظریه‌های زیست‌شناسی فرگشتی و روانشناسی شناختی را با هم ترکیب کنیم؟

روانشناسی شناختی میگوید ذهن طرح بسیار پیچیده‌ای را نمایش میدهد. زیست‌شناسی فرگشتی میگوید طرحهای پیچیده در طبیعت فقط با انتخاب طبیعی صورت میپذیرد. پس طرح ذهن باید با فرایند انتخاب طبیعی فرگشت یافته باشد. روانشناسان شناختی شروع کردند به درک این مطلب که ذهن پیچیده‌تر از آن است که تصور میکردند. در سال ۱۹۸۳ روانشناس و فیلسوف آمریکایی، جری فودور، به نتیجه‌ای شگفت‌انگیز رسید و نظریه بخشی بودن ذهن را بیان کرد که در آن گفته میشود امکان ندارد ذهن یک برنامه کلی منحصر بفرد باشد؛ بلکه مجموعه‌ای است از برنامه‌های خاص که هر کدام قواعد خاص خود را دارد. ذهن بسیار پیچیده‌تر از یک برنامه عمومی هدفدار است؛ ذهن دارای بخشهای بهم‌پیوسته‌ای است که برای پردازش اطلاعات بخوبی عمل میکند. ذهن ساختاری فطری دارد که بطور طبیعی مانند یک عضو بدن فرگشت مییابد. طبق زیست‌شناسی فرگشتی، این خصوصیات فقط در نتیجه انتخاب طبیعی اتفاق میفتد. مطابق روانشناسی فرگشتی، بخشهای گوناگون ذهنی، انطباقهایی هستند که با انتخاب طبیعی طراحی گردیده‌اند و هر انطباق برای یک مسئله انطباقی طراحی گردیده است. مسئله انطباقی چیزی است که موجود زنده برای ادامه حیات و تولیدمثل به آن نیاز دارد.

داروینیسیم ادبی و ادبیات فرگشتی: همه آنچه آن را انسان مینامیم، در محدوده فرگشت زیست‌شناسی جای

میگیرد. «همه چیز انسان» مشمول فرآورده‌های تخیل آدمی است (کارول، ۲۰۱۱). این جملات پرمغز، پیامد طبیعی و قهری تسری روش‌شناسی داروین در نگاه به نوع بشر است. تبیین‌های طبیعت‌گرایانه داروین، سرمشقی برای شاگردان مکتب او در روزگار ما میشود تا آنها نیز در همین چارچوب، تحلیل و تبیینی از پدیده‌های فرهنگی جهان ما به دست دهند؛ البته با اصلاح برخی خطاهای داروین و استفاده از دستاوردهای علوم شناختی و تجربی مدرن.

به باور آنان و به تعبیر دنیل دنت^۱ «نظریه داروین اسیدی فراگیر است با چنان قدرت خوردندگی که هیچ چیز از آن در امان نباشد و نتوان آن را در هیچ ظرفی گنجاند؛ زیرا خود ظرف نیز از این مظلوف سهمگین در امان نخواهد بود. این اسید با هر چیزی که تماس داشته باشد، آن را دگرگون میکند و راهی برای جلوگیری از آن نیست. نظریه داروین در واقع همین اسید سهمگین است که نه تنها قلمرو مطالعات زیست‌شناسی، بلکه قلمرو مطالعات اجتماعی و انسانی را نیز بر اثر تماس خود دگرگون میکند. این نظریه تقریباً تمام مفاهیم سنتی را میبلعد و در پی خود جهان‌بینی متحول‌شده‌ای را بر جای میگذارد که در آن هنوز نشانه‌هایی از گذشته‌اش قابل‌شناسایی است، اما به طرقي بنیادین دگرگون شده است» (دنت، ۱۹۹۵: ۶۳).

برایان بوید^۲، در کتاب *منشأ داستان*^۳، تبیین و تحلیلی فرگشتی از داستان و روایت به دست میدهد. مبدأ تحلیل او، همانند سایر محققانی که تبیینی داروینیسمی از پدیده‌های فرهنگی و بطور خاص هنر ارائه میدهند، توجه به جهان‌شمولی روایت‌های خیالی است. اندیشه اصلی که در این مورد وجود دارد این است که «هنر در تمام جوامع بشری وجود دارد و امری جهان‌شمول است که مستلزم صرف وقت، انرژی و سایر منابع است و ماحصل آن تولید لذت و سایر احساسات عمیق در انسان است؛ حال آنکه بسط و ایجاد آن در انسان‌های عادی نیازمند آموزش خاصی نیست. نظریه فرگشت میتواند تبیینی از این جهان‌شمولی و وجوه مختلف آن ارائه دهد و ریشه‌های زیستی را روشن کند» (بوید، ۲۰۰۹: ۱۶۱).

دست کم در سر بلندپروازترین هواداران‌شان، سودای تنها یک «مکتب» یا «رویکرد» جدید بودن نیست. هدف ایشان تغییر بنیادین پارادایمی است که در حال حاضر مطالعه ادبی بر آن استوار است. آنان میخواهند هماهنگی جدیدی بین رشته‌ها برقرار کنند و در نهایت تمام رویکردهای ممکن دیگر را در ذیل مطالعه ادبی قرار دهند (کارول، ۲۰۱۱: ۵). اگر ما برآنیم که ادبیات را بمثابة سازگاری و انطباق فرگشتی شناسایی کنیم، پذیرفتنی‌ترین گزارش، نگاه وسیعی است به ادبیات که آن را منحصر به نوشتار زیبا نکرده، خاستگاه‌های آن را در سنت‌های شفاهی قصه‌گویی در دوران پیشاتاریخی میجوید. تعجبی ندارد که نگاه استاندارد این باشد که رفتارهای ادبی، نوعی سازگاری باستانی هستند که مزایای انطباقی خود را تا به امروز حفظ کرده‌اند. پس «وقتی من از کارکردهای انطباقی ادبیات سخن میگویم، منظورم کارکردهای انطباقی خاستگاه‌های شفاهی داستانها، اشعار و نمایشنامه‌های مکتوب میباشد. همان استدلالها که درباره قالبهای شفاهی اعمال میشود به دلیل و همسان آنها در زبان مکتوب نیز میتواند تسری یابد» (کارول، ۲۰۰۹: ۱۶۰).

قابل چشم‌پوشی نیست که از ادبیات میتوانیم بسیار چیزها بیاموزیم و در سایه آن این امکان را پیدا کنیم که بدون آنکه خود را در معرض دنیای واقعی و مخاطرات آن قرار دهیم، سناریوهای زیادی کشف کنیم. همچنین ادبیات

1. Daniel Dennett

2. Brian Boyd

3. *On the Origin of Stories: Evolution, Cognition, and Fiction*

حساسیت ما را برمی‌انگیزد تا انسانهای دیگر را که شبیه ما نیستند بفهمیم و درک کنیم. بسیاری از داروینیستهای ادبی این را هدف فرگشتی ادبیات به شمار می‌آورند. برای نمونه دنیس داتون^۱ مینویسد که حالات پایدار طبیعت بشری حول محور روابط متنوع انسانی می‌چرخد: وابستگی اجتماعی خانوادگی، پیوندهای قومی، مسئله جایگاه، تبادل متقابل، پیچیدگیهای رابطه جنسی و پرورش فرزند، نزاع بر سر منابع، سخاوتمندی و مهمان‌نوازی، دوستی و قبیله‌گرایی، تبعیت و استقلال، تعهد اخلاقی، نועدوستی، خودخواهی و... این مسائل، موضوعات اصلی ادبیات و پیشینه شفاهی آن را تشکیل می‌دهند. داستانها عموماً تحت تأثیر نقشی که قصه‌گو در کمک به افراد و گروه‌ها بازی میکند تا فهم خود را از تجربه اجتماعی و احساسی آدمی گسترش و تعمیق دهند، شکل می‌گیرند (کارول، ۲۰۰۹: ۱۱۸).

حال باید دید چه رفتارهای انطباقی می‌تواند موجب آفرینش ادبیات شود؟ میتوان به چند نامزد اصلی اشاره کرد: گرایش ما به روایتگری، تفکر و تعقل دربارهٔ امور غیرواقعی و درک درونی باورها، امیال و احساسات هموعان خود. با توجه به میزان اهمیت این فعالیتها در زندگی روزمره و اینکه کاربست آنها ذاتاً چقدر لذتبخش میتواند باشد، اصلاً تعجب‌آور نخواهد بود اگر سرگرمیهای اختراع میکنیم که آنها را در بر بگیرد. در هر صورت، این دیدگاه با این فرضیه پینکر سازگار است: «داستان ممکن است حداقل تا حدودی، یک فناوری خوشایند، همکاری زبان و تصویر بعنوان یک دستگاه واقعیت مجازی باشد که به خواننده اجازه میدهد از توهام دلپذیر لذت ببرد؛ مانند کاوش در مناطق جالب، غلبه بر دشمنان، اختلاط با افراد قدرتمند و تصاحب همسران جذاب؛ علاوه بر این قصه خیالات آدمی را میتواند قلقلک دهد، بدون اینکه حتی مجبور شود آنها را در یک تجربه عالی هیجان‌انگیز بازنمایی کند. دلایل خوبی وجود دارد که مردم (یا هر عامل اجتماعی رقابتی) خواهان شایعات هستند، که نوعی دقت در مورد متحدان و دشمنان احتمالی است. داستان، با روای دانای کل خود که مباحث قابل توجه افراد مجازی جالب را فاش میکند، میتواند شکلی از شایعات شبیه‌سازی شده باشد» (پینکر، ۲۰۰۷: ۱۷۱).

ویلیام فلش انطباقی متفاوت اما در عین حال قابل قبول را بعنوان منبع ادبیات معرفی میکند. او استدلال میکند که ما افراد نועدوست را و کسانی که افراد خاطی را مجازات میکنند، حتی با هزینه شخصی تحسین میکنیم. هر دو رفتار نشانگر تناسب فرگشتی است. فلش معتقد است قصه‌ها، حکایات جالبی در مورد تعاملات اجتماعی شامل نועدوستی و مجازات، و امتیازدهی است که ما با آن رفتارها را کنترل و قضاوت میکنیم. «ما قادر به ردیابی یکدیگر و همچنین ردیابی نحوه نظارت دیگران و کار آنها هستیم وقتی یکدیگر را رصد میکنند. آنچه ما میخواهیم پیگیری کنیم رفتار گذشته است تا در زمان حال به آن رفتار پاسخ دهیم. ادبیات داستانی این ظرفیت اصلی را در شناخت اجتماعی انسان برای لذت بردن از پاسخ به غیرواقعی استخدام میکند» (فلش، ۲۰۰۷: ۴۶۹).

داروینیسم ادبی از تنوعی که رفتارهای ادبی را بعنوان انطباقهای فرگشتی معرفی میکند، غامضتر است. نخست باید به تنوع نظریه‌های مختلف در این عرصه توجه داشته باشیم. آنها از نظر ادبیات انطباقی هستند، آنچه برای آن انطباقی است، خواه انتخاب طبیعی یا جنسی در مرکز باشد، خواه واحد انتخاب، فرد یا گروه باشد، و خواه اینکه تمرکز در درجهٔ اول بر افراد بسیار بالاستعداد باید باشد یا بر روی همه، بعنوان وارثان موفق انطباقهای گذشته دور. در نتیجهٔ این تنوع، براحتی نمیتوان به یک نتیجه‌گیری فراگیر رسید. دوم، بسیاری از داروینیستهای ادبی نسبت به آنچه در نشان دادن انطباقی بودن رفتارهای ادبی لازم است، بیتوجه هستند. برای آنها معمول نیست که حتی در نظر بگیرند که آیا نویسندگان گذشته بطور قابل توجهی تولیدمثل‌کننده‌های موفق بوده‌اند یا رفتارهای ادبی

^۱. Denis Dutton

که آنها را انطباقی میدانند وراثت‌پذیر هستند. این گرایش وجود دارد که تصور کنیم کافی است به مزایایی اشاره کنیم که قرار گرفتن در معرض ادبیات میتواند ایجاد کند؛ در حالیکه برای اثبات اینکه این رفتارها از نظر زیست‌شناسی با توجه به این مزایا انتخاب شده‌اند، شواهد بیشتری لازم است و اگر تغییر در جهت یافتن مزایای ادبیات مربوط به گروه وجود داشته باشد، بندرت با شناخت انواع شواهد مورد نیاز است، تفاوت بین انتخاب موجود در سطح ارگانسیم و سطح گروه و اختلاف نظرهایی که هنوز ایده انتخاب چندسطحی را در بین زیست‌شناسان و فیلسوفان زیست‌شناسی احاطه کرده است. سوم، به نظر میرسد نظریه‌پردازی در روش داروینیستی ادبی غالباً از نظر ایدئولوژیک ناشی از یک نیاز سیاسی-اجتماعی قابل درک برای نجات رشته‌های دانشگاهی مطالعات انگلیسی یا ادبی است؛ یا برای تکریم و تجلیل هنرها است، و یا برای این است که مطالعات علوم انسانی را در همان سطح علوم تجربی قرار دهند. این مؤلفه ایدئولوژیک اغلب برجسته‌تر از تعهد به رعایت استانداردهای دقیق علمی است. بسیاری از فرضیه‌های داروینیسم ادبی نه تنها تحت آزمایش تجربی قرار نگرفته‌اند، بلکه اصولاً قابل ارزیابی به آن روش نیستند. اگر برنامه‌ای تجربی برای حمایت از آن وجود داشته باشد، این جنبش ممکن است قویتر و قانع‌کننده‌تر باشد. برخی از داروینیستهای ادبی (مانند گشتال، ۲۰۰۸ و کارول، ۲۰۱۱) برای ایجاد چنین برنامه‌ای اقداماتی انجام داده‌اند. از طرف دیگر، دیگران سازگاری این روشها را با سازمانی تفسیری که لایه‌های پیچیده معنی را غریب میکند، زیر سؤال میبرند؛ لایه‌های پیچیده‌ای از معنا که در آثار ادبی یافت میشود و هدف آنها تغییر شکل ادبیات در مورد مطالعه ماهیت انسان است (Crews:2008).^۱

نسخه داروینیسم ادبی که رفتارهای ادبی را بعنوان محصول جانبی از انطباقهای نهفته در جای دیگر توصیف میکند، قطعاً قابل قبول است و طرفداران بیشتری از مخالفان در میان روانشناسان و زیست‌شناسان فرگشتی پیدا میکند؛ اما شایان ذکر است همانطور که تا کنون تأکید نکرده‌ایم، این گزینه کمتری نیست. لازم است این احتمال که رفتارهایی را که در ابتدا انطباقی نبوده‌اند و بعداً تبدیل شده‌اند نادیده بگیرد و در مورد انطباقهایی که باعث ایجاد این رفتارهای جانبی میشود به توافق برسد و نحوه انجام آنها را مورد بازخواست قرار دهد (دیویس، ۲۰۱۶: ۱۵۵).

تمرکز داروینیستهای ادبی، بر کشف الگوهای تکاملی رفتار در متون ادبی است. برای نمونه ایلید از نظر تسلط و تجاوز، یا جین آستین از نظر آداب جفتگیری، مورد توجه این دسته از ادیبان میباشد. آنان سی سال است که خود را در نقطه مقابل نظریه‌های ادبی ضدعلمی، مانند پساساختارگرایی و مارکسیسم میبینند. ظاهراً این توضیحات، نقش کشف پندارهای کلاسیک را برای روانشناسان فرگشتی به مطالعات ادبی متحول میکند. مطمئناً این پساساختارگرایی نیست، اما به نظر میرسد به نوعی بنیانگذاری یک دستگاه فکری است. هدف اصلی مطالعات ادبیات داروینی این است که نشان دهد چگونه خواندن و نوشتن ادبیات به سازگاری فراگیر ارگانسیم انسان کمک میکند. به این معنا، این رشته از نزدیک با تطابق‌گرایی ارتباط دارد و با علوم اجتماعی انطباقی، هدفهای اصلی درک طبیعت انسانی را به اشتراک میگذارد (لیبرمن، ۲۰۰۸: ۱).

روانشناسی فرگشتی و نقد ادبی: از آنجا که روانشناسی فرگشتی بشدت بر روانشناسی شناختی رشد تکیه میکند، تمام منتقدان ادبی فرگشتی به نوعی، عملاً شناختگرا هستند (کارول، ۲۰۱۱: ۸). بیشک یکی از خطوط اصلی توسعه مطالعات ادبی فرگشتی، ایجاد پیوند میان ساختارهای شناختی مشخص، با ساختارهای ادبی مشخص

^۱ درمورد تاریخ ناخوشایند رابطه بین نقد ادبی و روانشناسی، به Lamarque 2011 مراجعه کنید.

و وجوه تجسمی است که هر دو را در ارتباط با گرایشها و تمایلات فرگشت‌یافته انسانی قرار میدهند. تا کنون تمرکز داروینیست‌ها بیش از شعر، بر نمایشنامه و داستان بوده است؛ اما فردریک ترنر^۱ درازنای ابیات و سطور شعری را با دیرنگ و طول واحدهای ادراکی همبسته کرده و مایکل وینکلمن^۲ نشان میدهد نقص اصلی زهاوی^۳ میتواند بطور مؤثر برای تحلیل تنش بین قاعده ادبی و ابتکار در قالب و فرم شعری دان^۴ استفاده شود.^۵ بوید، میشل اسکالیس-سوگی^۶ و فرانسیس استین^۷ از هدف-جهتگیری و حل مسئله، برای ساخت چهارچوبهای بنیادین تجزیه و تحلیل روایت استفاده میکنند و دنیل نتل^۸ از هدف-جهتگیری برای تحلیل ساختار نمایشنامه بهره میبرد.^۹

پسامدرنیست‌ها همه این ایده‌های مربوط به طبیعت بشر را از بازی خارج کرده‌اند. خوشبختانه فرگشت‌گرایان مسیر دیگری در پیش گرفته‌اند. در حالیکه نظریه پردازان ادبی، خود را با نظامهای اندیشه نظری مانند پدیدارشناسی، روانکاوی، ساختارشناسی و مارکسیسم مشغول کرده بودند، فرگشت‌گرایان بتدریج یک مدل تجربه‌محور از طبیعت بشر، از جمله رشد دوران کودکی، پویایی خانواده، روابط جنسی، پویایی اجتماعی و شناخت را توسعه دادند. یوجین گودهارت^{۱۰}، از دیدگاه یک انسان‌شناس سنتی، کتابی را به رد و انکار تفکر داروینی در علوم انسانی اختصاص داده است. وی با زیر سؤال بردن مدعیات روانشناسی فرگشتی در ارائه توصیفی مکفی از طبیعت انسان میگوید: «طبیعت انسان ممکن است یک لوح خالی نباشد، اما آیا اطلاعاتی کافی از نوشته‌های روی آن داریم؟» (گودهارت، ۲۰۰۹: ۱۸). این پرسش با توجه به شیوه طرح آن خیلی جدی به نظر نمیرسد. خود گودهارت بدنبال پاسخ نیست. با این حال، این سؤال به اندازه کافی ارزشمند و سزاوار پاسخ است. داروینیست‌های ادبی خود را به این گزاره متعهد کرده‌اند که میتوان پاسخی مثبت به آن داد. همانطور که آلن ریچاردسون^{۱۱} میگوید، منتقدان فرگشتی با شناختگرایان «در ارزیابی عالی از پیشرفت روانشناسی علمی» اختلاف نظر دارند (ریچاردسون، ۲۰۰۴: ۱۴). این بخش به بررسی پیشرفت روانشناسی علمی در یک حوزه که بیشتر مربوط به داروینیست‌های ادبی است -درک مدرن ما از طبیعت انسان- اختصاص داده شده است.

1. Frederick Turner

2. Michael Winkelman

3. Zahavi

4. Donne

5. Frederick Turner, *Natural Classicism: Essays on Literature and Science* (1985; Charlottesville: UP of Virginia, 1992); Michael Winkelman, "Sighs and Tears: Biological Signals and Donne's 'Whining Poetry,'" *Philosophy and Literature* 33 (2009): 329-44.

6. Michelle Scalise-Sugiyama

7. Francis Steen

8. Daniel Nettle

9. Boyd, *Origin of Stories*; Michelle Scalise-Sugiyama, "ReverseEngineering Narrative: Evidence of Special Design," in *The Literary Animal: Evolution and the Nature of Narrative*, ed. Jonathan Gottschall and David Sloan Wilson (Evanston, IL: Northwestern UP, 2005), 177-96; Francis Steen, "The Paradox of Narrative Thinking," *Journal of Cultural and Evolutionary Psychology* 3 (2005): 87-105; Daniel Nettle, "The Wheel of Fire and the Mating Game: Explaining the Origins of Tragedy and Comedy," *Journal of Cultural and Evolutionary Psychology* 3 (2005): 39-56.

10. Eugene Goodheart

11. Alan Richardson

منتقدان ادبی نمیتوانند بدون توجه به قواعد روانشناسی انسانی عمل کنند؛ بنابراین آیا آنها باید بطور کامل وابسته به تولید رشته‌های مجاور باشند؟ این به ابتکار خود آنها بستگی دارد. تعداد قابل توجهی از محققان ادبی، تلاشهایی را برای ترکیب روشهای تجربی علوم اجتماعی انجام داده‌اند. تعداد کمتری تلاش کرده‌اند روشهای تجربی را به کار گرفته و همچنین این روشها را در حوزه علوم اجتماعی داروین قرار دهند. به هر روی استفاده از ایده‌های روانشناسی فرگشتی در تفسیر متن ادبی بسیار رایجتر و متنوعتر از آن است که بتوان در این جستار خلاصه‌ای مفید از آن ارائه نمود. به جای آن یک مثال گویا را مطرح میکنیم.

داستان کوتاه «زندگی کوتاه و خوش فرانسیس مکومبر»^۱، اثر ارنست همینگوی^۲ حکایت مرد ثروتمندی است به نام فرانسیس که همراه همسر خود و یک شکارچی آمریکایی برای شکار به جنگلی در آفریقا رفته‌اند. فرانسیس از سوی همسر سالخورده خود، مارگوت،^۳ دائماً مورد تحقیر قرار میگیرد. شوهر در زمان شکار با حمله بوفالوها روبرو میشود و از ترس صحنه را ترک میکند. زن که از این رفتار شوهرش و ترس همیشگی او ناراحت است با مرد آمریکایی که شکارچی بسیار شجاعی به نظر میرسد، ارتباط برقرار میکند. فرانسیس از ارتباط آنها در شب باخبر میشود. فردای آن روز هر سه نفر باز به شکار بوفالو میروند و در اینجاست که هنگام حمله بوفالوها زن به جای شلیک به بوفالو، شوهرش را هدف قرار میدهد و میکشد. شاید نقطه اوج یا کلایمکس داستان آنجاست که دقیقاً مشخص نیست زن -آنطور که ویلسن (مرد آمریکایی) میگوید بعمد این کار را کرده است- یا سهواً.

بر اساس نظر میشل سالیس سوگیاما^۴ (۱۹۹۶) زن باید وارث یک تمایل کهن به شکارچیان موفق و علاقه به ارتباط کوتاه‌مدت با جفتهایی متنوع بوده باشد که قدرت تولیدمثل برتری داشته باشند تا بتواند شانس آبتنی و فرزندآوری بیشتری به دست بیاورد؛ بنابراین مارگوت تحقیرهای فرانسیس را به نحوی قابل پیش‌بینی پاسخ میدهد. اما اگر مرد بر ترسهایش غلبه میکرد، جایگاه زن تضعیف میشد. پس او احتمالاً میکوشید به نحوی از شر این زن خلاصی یافته بطرف زنی جوانتر برود. پس این امر سرانجام منجر به آن میشود که زن برای حفظ منابع خود، بیشتر مایل به مرگ شوهرش شود تا زنده ماندنش (دیویس، ۲۰۱۶: ۱۳۹).

روشن است که نقد فرگشتی دستمایه تفسیری جالبی برای مفسران آثار ادبی مهیا میکند؛ به شرط آنکه برای آشکار کردن استفاده شود، نه صرفاً برای نشان دادن نظریه‌های روانشناسی فرگشتی که تنها جنبه‌هایی از ارزش ادبی را میتواند تبیین کند. البته اگر قرار است جنبه‌های مختلف اثر ادبی آشکار شود، باید با احتیاط به کار گرفته شود؛ با رویکرد مناسب به اثری که موضوع مطالعه قرار گرفته است. اما این در مورد سایر رویکردهای تفسیری، که هدف آنها تبیین اثر و دستاوردهای نویسنده است، کمتر صدق میکند (همان: ۱۵۰).

نتیجه‌گیری

اگر روانشناسی فرگشتی بتواند روایت متقن و جامعی از طبیعت انسان ارائه دهد، در نهایت میتواند جایگزین نظامات تبیینی مسلط در علوم انسانی امروزه شده، یا آنها را در بر بگیرد و در دل خود جای دهد. این جمله جوزف کارول، بتنهایی میتواند خلاصه و نقاوه این مقاله و بلکه نتیجه آن به شمار آید. تفصیل مطلب اینکه اگر بخواهیم، مطالعه در متون ادبی را به شیوه‌ای علمی-تجربی پیش ببریم، نزدیکترین و کارآمدترین شیوه، بهره‌گیری از

1. The short happy life of Francis Macomber

2. Ernest Hemingway

3. Margot

4. Michelle Scalise Sugiyama

هستی‌شناسی و انسان‌شناسی داروینی و استفاده از متدولوژی فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی است. نگرستن از دریچه فرگشت به مسائل انسانی، و آمیزش افق‌های روانشناسی فرگشتی و نظریه ادبی که سنتز آن میشود نقد ادبی بر پایه روانشناسی فرگشتی، یا همان نقد روانشناسی فرگشتی، سنگ محکی به دست منتقد ادبی داروینیست میدهد تا بتواند بر پایه رفتارهای تکاملی (فرگشتی) شخصیت‌های داستانها، به تبیین علل و عوامل و دلایل امور بپردازد. در واقع مقاله حاضر در همین راستا کوشید آخرین یافته‌های نقد ادبی در فضای اندیشه‌های فرگشتی و داروینیستی را کاویده، از این رهگذار به درک صحیحی از رویکردهای نوداروینی به علوم انسانی و اجتماعی، از جمله نقد ادبی دست یافته و محصول آن را با اهل فن در فضای فارسی‌زبان به اشتراک گذارد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در پردیس علوم انسانی دانشگاه سمنان استخراج شده است. آقای دکتر حسن اکبری بیرق راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم مریم اسفندیاری بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر محمد رضایی به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده‌است.

تشکر و قدردانی

از جناب استاد امید مجد و همکارانشان در نشریه وزین بهار ادب سپاسگزارم که امکان نشر این مقاله را فراهم آوردند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Carroll Joseph. (2011). Reading human nature: literary Darwinism in theory and practice, State University of New York
- Carroll, Joseph. (2009). Jonathan Gottschall, John A. Johnson, and Daniel Kruger. "Human Nature in Nineteenth-Century British Novels: Doing the Math." *Philosophy and Literature* 33, pp.50–72.
- Crews, Frederick. (2008). "Apriorism for Empiricists." *Style* 42, pp.155–60.
- Darwin, Charles Robert. (1859). On the Origin of Species by Means of Natural Selection, or the Preservation of Favored Races in the Struggle for Life, London: Murray.

- Davies, Stephen. (2016). Evolutionary Approaches to Literature Philosophy, published in *The Routledge Companion to the Philosophy of Literature*, edited by N. Carroll and J. Gibson, New York.
- Dennett, Daniel C. (1995). *DARWIN'S DANGEROUS IDEA EVOLUTION AND THE MEANINGS OF LIFE*, Penguin Press, London.
- Dutton, Denis. (2009). *The Art Instinct*. New York: Bloomsbury Press.
- Goodheart, Eugene. (2009). *Darwinian Misadventures in the Humanities*, p.18.
- Gottschall, J. (2008). *Literature, Science and a New Humanities*, New York: Palgrave Macmillan.
- Liberman, Mark. (2008). *Literary evolution, under Language and culture*, August 3.
- Mayer, Ernest. (2016). *What is Evolution*, translated by Mehdi Sadeghi, Tehran: Ney Publishing.
- Richards, I.A (1930). *Practical Criticism, A study of literary judgment*, London.
- Richardson, Alan. (2004). "Studies in Literature and Cognition: A Field Map." In *The Work of Fiction: Cognition, Culture, and Complexity*, ed. Alan Richardson and Ellen Spolsky, 1–29. Burlington, VT: Ashgate.

فهرست منابع فارسی

مایر، ارنست (۱۳۹۶)، چیستی تکامل، ترجمه مهدي صادقي، تهران: نشر نی.

- Carroll Joseph. (2011). *Reading human nature: literary Darwinism in theory and practice*, State University of New York
- Carroll, Joseph. (2009). Jonathan Gottschall, John A. Johnson, and Daniel Kruger. "Human Nature in Nineteenth-Century British Novels: Doing the Math." *Philosophy and Literature* 33, pp.50–72.
- Crews, Frederick. (2008). "Apriorism for Empiricists." *Style* 42, pp.155–60.
- Darwin, Charles Robert. (1859). *On the Origin of Species by Means of Natural Selection, or the Preservation of Favored Races in the Struggle for Life*, London: Murray.
- Davies, Stephen. (2016). Evolutionary Approaches to Literature Philosophy, published in *The Routledge Companion to the Philosophy of Literature*, edited by N. Carroll and J. Gibson, New York.
- Dennett, Daniel C. (1995). *DARWIN'S DANGEROUS IDEA EVOLUTION AND THE MEANINGS OF LIFE*, Penguin Press, London.
- Dutton, Denis. (2009). *The Art Instinct*. New York: Bloomsbury Press.
- Goodheart, Eugene. (2009). *Darwinian Misadventures in the Humanities*, p.18.
- Gottschall, J. (2008). *Literature, Science and a New Humanities*, New York: Palgrave Macmillan.
- Liberman, Mark. (2008). *Literary evolution, under Language and culture*, August 3.
- Richards, I.A (1930). *Practical Criticism, A study of literary judgment*, London.

Richardson, Alan. (2004). "Studies in Literature and Cognition: A Field Map." In *The Work of Fiction: Cognition, Culture, and Complexity*, ed. Alan Richardson and Ellen Spolsky, 1–29. Burlington, VT: Ashgate.

معرفی نویسندگان

مریم اسفندیاری: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: maryamsfandiyari@gmail.com)

حسن اکبری بیرق: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: hakbari@semnan.ac.ir: نویسنده مسئول)

محمد رضایی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: mohamad_rezaie@semnan.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Maryam Esfandiari: PhD student, Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: maryamsfandiyari@gmail.com)

Hassan Akbari Bairagh: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: hakbari@semnan.ac.ir : Responsible author)

Mohammad Rezaei: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: mohamad_rezaie@semnan.ac.ir)